

نشیمنگاه آنان در حالت انقباض مزمن است و احساس در ناحیه مقعد را مسدود می کند. گروه دیگری از عضلات که غالباً به روماتیسم عضلانی مبتلا می گردند، عضلات عمقی و سطحی قسمت بالای رانها است که رانها را بر یکدیگر می فشارند. آنها وظیفه سرکوب تحرکات تناسلی را مخصوصاً در زنها به عهده دارند. در درمان بطریق نباتی، ما واژه «عضلات اخلاقی» را برای وصف آن بکار برده ایم. یکی از متخصصین تشریح، بنام جولپوس تاندلر، به مذاح آنرا عضلات «نگهبان بکارت» نامیده است. در افرادی که از روماتیسم عضلانی رنج می برند، همچنین در تعداد بسیاری از افرادی که به نروز شخصیت مبتلا هستند، این گروه عضلانی در ناحیه داخلی و بالای رانها به صورت متورم و کلفت و حساس و دردناک قابل لمس است. در حالت هائی که شخص احساس های قسمت تحتانی لگن را واپس می زند، عضله فلکسور (Flexor) که از قسمت پائین لگن تا قسمت بالای استخوان تیبیا (Tibia) ادامه دارد مفصل زانو را بطور مزمن منقبض میکند. هنگامیکه تنفس بطور مزمن مختل گردد، عضلات بزرگ جلوی سینه (Pectorelia) همواره در حالت انقباض مزمن خواهند بود. این عضلات نیز حالت سفت و غیر قابل انعطاف می یابند. دردهای عصبی میان دنده ای (Intercostal Neurolgia) را میتوان به این عارضه مربوط دانست و با رهائی انقباض عضله میتوان آنرا علاج نمود.

۳- آمفاسیم ریه ها (Pulmonary Emphysema)

دلایل بسیاری گواه بر این است که آمفاسیم ریه ها نتیجه حالت مخصوص مزمن تنفسی می باشد. در این عارضه قفسه سینه به شکل بشکه (Barrel) درآمده و ریه ها پر از هوا می شوند. باید در نظر داشت که هرگونه حالت غیر طبیعی و مزمن بدنی باعث اختلال در قوام و نرمش بافت ها میگردد. این اختلال در آمفاسیم ریه ها نیز در شاخه های نایچه ها (برونش ها) و بافت ریه ها به وجود می آید.

۴- آسم برونشی عصبی:

رابطه این بیماری با ازدیاد کار کرد اعصاب سمپاتیک (سمپاتیکو تونیا) هنوز روشن نیست.

۵- بیماری زخم معده:

مطابق جدول صفحه ۳۲۷ حالت مزمن سمپاتیکوتونیا با ازدیاد ترشح اسید معده همراه است. حالت قلبیاتی ترشحات معده تقلیل می یابد. مخاط معده تحت تأثیر ترشحات اسیدی قرار می گیرد. معمولاً زخم معده در قسمت میانی دیواره خلفی معده به وجود می آید که در مقابل لوزالمعده و شبکه خورشیدی است. شواهد بسیاری موجود است که دال بر «تنش» اعصاب خودکار (اتونومیک) در دیواره خلفی می باشد. این حالت باعث کاهش مقاومت مخاط معده در مقابل اسید معده میشود. زخم معده که در اثر اختلال مزمن احساسات و عواطف به وجود می آید، به حدی شایع است که دیگر تردیدی در ماهیت تنی و روانی (پسیکوسوماتیک) آن نمی توان داشت.

۶- اسپاسم عضلات حلقوی (Anular Muscles):

الف- حملات انقباضی (اسپاسمی) در دهانه معده و در دریچه خروجی آن (دریچه پیلور) - (انقباض دریچه پیلور).

ب- بیبوست مزمن که نتیجه انسداد و یا تقلیل عمل تنش و شارژ در روده ها می باشد و همواره با ازدیاد عملکرد سمپاتیک بدن همراه است. همچنین با حالت مزمن کم عمق تنفسی همراه است. این یکی از شایع ترین امراض مزمن است.

پ- بواسیر، که به علت انقباض مزمن دریچه مقعد (اسفنکتر) به وجود می آید. رگ های سطحی دریچه منقبض شده و باعث اتساع (دیلاتاسیون) وریدها میشود.

ت- انقباض واژن (Vaginismus) که تظاهر انقباض عضلات حلقوی در واژن میباشد.

۷- امراض خونی:

«مولر» (Muller) در تحقیقات بسیار مشهور خود به نام (Die Lebensnerren)

تعدادی از امراض خونی مانند (Chlorosis) و انواع دیگر کم خونی را در رابطه با سمپاتیکتونیا شرح داده است.

۸- ازدیاد گاز کربنیک (CO₂) در بافت ها و خون. بر اساس تحقیق «واربرگ» (Warburg) در مورد خفگی بافت ها در سرطان و ازدیاد گاز کربنیک (CO₂) این موضوع روشن شده که اختلال در بازدم به علت سمپاتیکتونیا یکی از مهمترین علت هائی است که شخص را مستعد به بیماری سرطان میکند.

اختلال در عملکرد تنش و بار (تانسیون و شارژ)

حالت مزمن بازدم ناقص، اضطراب از شادی
حالت مزمن سمپاتیکتونیا

<p>«اختلالات روانی» ناتوانی جنسی، سردمزاجی نروز نروز شخصیت انحرافات جنسی پسیکوپاتی ضعف کاذب جنون (پسیکوز) جنایت کاری به علت نروز</p>	<p>«اختلالات بدنی» آمادگی ابتلا به سرطان فشار خون قلب و عروق ازدیاد عمل تیروئید (هیپرتیروئیدیسم) آمفاسیم روماتیسم یبوست و بواسیر اختلال کلی در تعادل نباتی گُره صرع بیماری رینود کلروز زخم معده و زخم اثنی عشر تیک چاقی</p>
--	---

دياگرام بالا نشان دهندهٔ بيماري هائي است که به علت اختلال در عمل تنش و بار به وجود مي آيند.

اختلال در عمل رد و بدل شدن هوا در ريه ها باعث کاهش مرحلهٔ دروني تنفس (جذب اکسيژن توسط بافت ها و دفع گاز کربنيک - مترجم) مي گردد. اندام هائي که تنفس در آنها بطور مزمن مختل شده است، بار بيوالکتریکي در آنها کاهش يافته و نسبت به تحريکات سرطان زا حساس تر مي شوند. رابطهٔ بين بازدم ناقص و سمپاتيکوتونيا در شخص مبتلا به نروز با اختلال تنفس در بافت هاي سرطاني که توسط «واربرگ» کشف شد، نقطهٔ عطفی در تحقيقات در مورد سرطان بر مبنای اقتصاد جنسي است. بهر حال در کتاب حاضر بيش از اين نمی توان در اين باره بحث کرد، ولي موضوع مهم سرطان اندام هاي تناسلي که بيشتر در زنان پيش می آيد در اينجا مورد بحث قرار خواهيم داد. رابطهٔ سرطان اندام هاي تناسلي در زنان با سرد مزاجی در آنها برای بسياري از متخصصين زنان آشکار است. همچنين يبوست مزمن نیز در اغلب حالات سرطان دستگاه گوارش مشاهده می شود. لازم به توضيح نيست که اين خلاصه به هيچ وجه جایگزین تفسیر و تحقيق مفصل در اين مورد نيست. هرگز یک نفر به تنهائي قادر به حصول چنين هدف بزرگی نخواهد شد. یک چنين تحقيق گسترده ای احتياج به همکاري بسياري از پزشکان و متخصصين علوم دارد. مقصود من فقط اشاره مختصري است به اهميت رشتهٔ آسیب شناسی اندام هائي که ارتباطی نزديک به عمل اورگاسم دارند و تاکيد در وجود اين ارتباط که تا به حال نديده گرفته شده است. همچنين منظور من توسل به وجدان پزشکی است که اختلالات جنسي را اهميتی شايان داده و تاکيد من بر لزوم يادگيري تئوري اورگاسم و سکسولوژی توسط دانشجويان پزشکی است به نحوی صحيح بطوریکه آنان را آمادهٔ جواب گوئی به احتياجات مردم کند.

دانش پژوهان علم پزشکی بايد آگاه باشند که تحقيقات و مطالعات خود را محدود به اسلايد و میکروسکوپ نکنند بلکه آنچه را که زیر میکروسکوپ و در

آزمایشگاه مشاهده می کنند، با زندگی طبیعی و نباتی و عملکرد موجود زنده تطبیق دهند. آنان باید کل این عملکرد را در بخش های بیولوژی و روانی موجود زنده و همچنین تأثیر اجتماع بر عمل تنش و بار موجود زنده و اندام های آنرا درک کنند. این فرایند تأثیر به سزائی در سلامت و یا ناخوشی بیمارانی دارد که پزشکان مسئول معالجه آنان هستند. بخش پسیکوسوماتیک (تنی - روانی) رشته پزشکی که امروز مورد توجه گروهی از متخصصین قرار گرفته به زودی می تواند به آنچه شایسته آن است، یعنی به چهارچوب پزشکی در آینده تبدیل شود.

کاملاً مشهود است که دستیابی و حفظ این چهارچوب پزشکی تا زمانیکه علائم بیمارگون در مرد و زن مبتلا به نروز و همچنین هجویات «پورنوگرافی» با عمل طبیعی جنسی اشتباه گرفته میشود، ممکن نخواهد بود.

از روانکاوی تا تولید حیات (بیوژنی) عمل بیوالکتریکی لذت و اضطراب

تا سال ۱۹۳۴ تئوری کلینیکی خودم را که از رشته اکونومی جنسی ریشه گرفته و رشد نموده بود، فقط در حیطه بیوفیزیک بکار می‌بستم. ولی این کاربرد به تنهایی برای تکمیل تحقیقات کافی نبود. در تابستان ۱۹۳۴ مدیر مجمع روانشناسی در دانشگاه اسلو (Oslo) دکتر اشیلدراپ (Dr. Schjelderup) به دانمارک آمد تا در دوره ای که من در این باره به همکاران آلمانی و اطریشی و اسکاندیناوی تدریس می‌کردم شرکت کند. او می‌خواست تکنیک تحلیل شخصیت را بیاموزد ولی قادر به ادامه این کار در دانمارک نبود. از این رو من پیشنهاد او را برای ادامه کار خودم در اسلو پذیرفتم. در آنجا من تکنیک تجزیه شخصیت را تدریس کرده و در عوض به من امکاناتی داده شد که آزمایشات فیزیولوژیکی خودم را ادامه دهم.

در ابتدای کار متوجه شدم که در مرحله ای از آزمایشات به متخصصین رشته های مختلف محتاج هستم. صحبت های اولیه من با معاون انستیتیوی فیزیولوژی اسلو مرا متقاعد نمود که اشکالی در تفاهم با فیزیولوژیست های مجرب نخواهم داشت. تئوری من برای او قابل درک بود. سؤال اساسی این بود که آیا اندام تناسلی در حالت تحریک دارای بار بیوالکتریکی بیشتری است یا نه. بر اساس نتایج حاصله از تحقیقات کلینیکی من، فیزیولوژیست دستگاهی را طرح کرد. مقدار ازدیاد بار که بایستی اندازه گرفته شود نامعلوم بود. چنین آزمایشی تا آن زمان انجام نگرفته بود. آیا تغییر بار الکتریکی در سطح اندام تناسلی، یک هزارم ولت خواهد بود یا یک دوم ولت؟ مقالات و کتب فیزیولوژی جواب این

سئوال را نداشتند. حتی برای بعضی از متخصصین این رشته نیز نظریه وجود بار الکتریکی در سطح اندام ها موضوعی ناآشنا بود و در دسامبر ۱۹۳۴ وقتی من از رئیس انستیتوی فیزیولوژی لندن سئوال کردم که چگونه بار الکتریکی پوست را می توان اندازه گرفت او این سئوال را عجیب دانست. «تارچونوف» (Tarchonoff) و «وارگوت» (Verguth) حتی قبل از آغاز این قرن پدیده گالوانیک روانی (Psychogalvanic Phenomenon) را کشف کرده بودند. آنها نشان دادند که هیجان روانی بصورت تواتر پتانسیل الکتریکی بر پوست ظاهر می شود. با وجود این تحریک جنسی هیچگاه اندازه گیری نشده بود.

پس از ماهها تفکر در این مورد، تصمیم گرفته شد دستگاهی که حاوی لوله های پیوسته الکترون باشد درست شود. دستگاه پیشنهادی بر اساس این ایده بود که پتانسیل الکتریکی بدن، کوران یکنواخت الکترون ها در لوله ها را مختل کرده و این اختلال کوران تشدید شود و به دستگاه اوسیلوگراف الکتروماگنتیک منتقل و بر کاعذ منعکس شود. این دستگاه در فوریه ۱۹۳۵ آماده شد. بعضی از دوستان نیروژی و شاگردان من و همچنین خود من تحت این آزمایشات قرار گرفتیم.

منحنی های الکتریکی انقباضات قلبی در مقایسه با منحنی های حاصله از این آزمایش بطور تعجب آوری کوچک می نمود. پس از آزمایشات اولیه، نتایج آزمایشات شکل گرفت و روشن شد. من از شرح بسیاری از جزئیات در اینجا صرفنظر کرده و با ارائه نتایج اصلی اکتفا می کنم.

آزمایشات مدت دو سال بطول انجامید. نتایج آن را در مقاله ای منتشر کردم و کسانیکه به بررسی این نتایج علاقمند هستند می توانند به آن مقاله رجوع کنند.*

تمام سطح بدن موجود زنده از غشائی «نیمه تراوا» و پر منفذ پوشیده شده است. این غشاء در مقایسه با قسمت هائی از بدن که اپیدرم (لایه خارجی پوست) در آن قسمت خراشیده باشد دارای پتانسیل الکتریکی است. پوست سالم در شرایط عادی دارای پتانسیل الکتریکی ثابتی است. این پتانسیل الکتریکی نمایانگر پتانسیل طبیعی و بیولوژیکی سطح بدن می باشد. این پتانسیل الکتریکی در نیم تنه راست و نیم تنه چپ بدن متقارن بوده و در سرتاسر بدن تقریباً یکسان است و فقط بطور جزئی در اشخاص مختلف تفاوت دارد (ده تا بیست میلی ولت).*

پتانسیل یکسان در الکتروگرام بصورت خط افقی نمایان میگردد. افزایش های تیز در فواصل منظم بر خط افقی نمایان میشود. افزایش های قلبی در الکتروکاردیوگرام مطابق با این تغییرات پتانسیل پوست است که از طریق انتشار ضربان قلب در بدن به وجود می آید.

در بعضی از قسمت های سطح بدن این حالت کاملاً متفاوت است. این قسمت ها، ناحیه های شہوت زای بدن هستند: لب ها، لایه مخاطی مقعد، نوک پستان ها، سر آلت تناسلی، لایه مخاطی واژن و فرج)، لاله های گوش، زبان، کف دست ها و عجا که پیشانی نیز جزء این گروه است. بار الکتریکی در این قسمت ها گاهی با پتانسیل قسمت های دیگر پوست یکسان است. ولی گاهی این پتانسیل بیشتر و یا کمتر از پتانسیل عادی پوست میشود. در انسان سرزنده، اشخاصی که از نظر نباتی سالم و زنده هستند و در زنان و مردان غیر ممسک، پتانسیل الکتریکی در قسمت های شہوت زا به ندرت ثابت می ماند. میتوان تواتر تا پنجاه میلی ولت یا بیشتر را در این قسمت ها مشاهده کرد. این نمایانگر آن است که نواحی جنسی خاصیتی را دارا هستند که میتوانند با شدت های بسیار متغیر، تحریکات خارج را حس کرده و تحریک شوند. این تحریکات از نظر خود شخص

بصورت کوران، خارش، موجی که بالا میرود، احساس ذوب شدن و یا گرمای خوش آیند و شیرین احساس می شود. پوست ناحیه های غیر شهوانی یافاقد این خاصیت هستند و یا این احساسات را با شدتی به مراتب کمتر حس می کنند. در حالیکه شدت بار بیوالکتریکی پوست معمولاً ثابت و بطور خطی افقی نمایان می شود* پتانسیل های مختلف نواحی شهوت زا (Erogenous Zones) بر کاغذ اوسیلوگرام بشکل موجی، با افراستگی ها و فرورفتگی های نسبتاً تند نمایان میگردد. این تغییرات موجی را «تواتر» می نامیم.**

پتانسیل الکتریکی نواحی شهوانی، متغیر است. به این معنی که کم یا زیاد می شود. شاخه بالا رونده منحنی نمایانگر «ازدیاد» و شاخه پائین رونده نمایانگر کاهش بار در سطح پوست است. پتانسیل در اعضای شهوانی زیاد نمی گردد مگر وقتی که کوران لذت بخش در آن عضو احساس شود. مثلاً نوک پستان ممکن است سفت شود بدون اینکه پتانسیل آن زیاد گردد. ازدیاد پتانسیل در اندام های تناسلی همواره با شدید شدن احساس لذت در آن عضو همراه است و حالت معکوس آن نیز صادق است، به اینصورت که تقلیل پتانسیل با کاهش احساس لذت همراه است. در چندین مورد آزمایش، فردی که مورد آزمایش بود می توانست بر اساس احساس خود نتیجه آزمایش را پیشگوئی کند.

تجربیات فوق فرمول تنش و بار (شارژ) را تأیید می کند و نمایانگر آن است که تراکم مایعات و تورم اندام به خودی خود برای انتقال احساسات لذت بخش نباتی کافی نیست. ازدیاد بار بیوالکتریکی و اضافه شدن آن به حالت مکانیکی تورم و تراکم مایعات، لازمه احساس لذت است. شدت روانی احساس لذت مطابق است با اندازه پتانسیل بیوالکتریکی. آزمایش های کنترل شده بر مواد بیجان نمایانگر آن است که این تغییرات پتانسیل الکتریکی مختص موجودات زنده

* رجوع کنید به شکل B صفحه ۴۳۰

** رجوع کنید به شکل C صفحه ۴۳۱

است. مواد غیر جاندار در مقابل تحریکات عکس العمل نشان نمیدهند و یا مانند اشیاء شارژ شده از الکتریسته عمل میکنند. مانند چراغ دستی که با حالت های قابل پیش بینی و با منحنی های مشخص و تغییرات نامنظم همراه هستند.*

شاخه منحنی الکتریکی که به سوی بالا میرود پتانسیل ماقبل اورگاسم (Preorgastic Potential) می نامیم. این پتانسیل در یک اندام جنسی واحد در مواقع مختلف متفاوت است. همچنین در اندام واحد ولی در افراد مختلف این پتانسیل متفاوت است. این قسمت از تحریک مطابق با حالت ماقبل اورگاسم و یا کوران فعال وجیتیتیو در آن اندام می باشد. ازدیاد بار، نشانه عکس العمل موافق اندام در مقابل تحریک خوش آیند است. اگر الکترودی را به ناحیه شهوت زا نزدیک کنیم و سپس این ناحیه را با پنبه خشک مالش دهیم بطوریکه باعث احساس لذت گردد، موجی بصورت تواتر (اوسیلسیون) نمایان میشود که آنرا به اصطلاح پدیده نوازش می نامیم**. این نوازش نوعی لُز استکاک جنسی رابه وجود می آورد. احساس خارش نیز در این گروه و متعلق به این مبحث است زیرا هر دو به اصطکاک جنسی مربوط هستند.

از نقطه نظر تجربه کلینیکی، ما در درمان از طریق وجیتیتیو (وجیتوترابی) معتقد هستیم که احساس های خوشایند و لذتبخش جنسی را نمیتوان همواره بطور ارادی بوجود آورد. همچنین تهییجات بیوالکتریکی را لزوماً با تحریک نواحی شهوت زا نمیتوان بوجود آورد. این به حالت کلی اندام در آن زمان مشخص مربوط است که آیا به تحریک جواب مثبت بدهد یا نه. در آزمایشات مربوط به این پدیده عجیب باید توجه خاصی نمود. پدیده «نوازش» را میتوان در تمام بدن نشان داد. این پدیده وقتی پنبه ای خیس شده با مایع معدنی (غیر آلی) را به سطح بدن بمالیم دیده نمیشود.

* رجوع کنید به شکل های D و E صفحه ۴۳۲

** رجوع کنید به شکل F صفحه ۴۳۳

شاخهٔ بالارونده و مثبت منحنی در پدیدهٔ نوازش معمولاً شیب تندتری از شاخه پائین روندهٔ آن دارد. منحنی حاصله از پدیدهٔ نوازش که از نواحی غیر جنسی بدن حاصل می‌شود بصورت خطی افقی و صاف است. در نواحی جنسی تواتری که از تماس آرام یا «عمل نوازش» حاصل می‌شود باعث ازدیاد تحریک الکتریکی که قبلاً ذکر شد می‌شود. هر نوع فشار باعث تقلیل بار در سطح می‌گردد. اگر فشار بر طرف شود بار الکتریکی نیز به مقدار قبلی خود باز می‌گردد. بنابراین هرگاه حرکت شاخهٔ بالا رونده و لذت بخش پتانسیل الکتریکی توسط فشار وارد بر سطح مختل گردد، مقدار پتانسیل سریعاً کاهش می‌یابد. هرگاه فشار برطرف گردد جریان انرژی به مقدار قبلی بر می‌گردد.*

مقدار ازدیاد تحریک در اندام‌های شهوت‌زا به نرمی جسم محرک بستگی دارد. هرچه تحریک آرام‌تر و نرم‌تر باشد، ازدیاد پتانسیل نیز شدیدتر است. همچنین مقدار این ازدیاد به آمادگی روانی و جسمی آن قسمت از بدن نیز مربوط است. هرچه آمادگی بیشتر باشد ازدیاد پتانسیل نیز تندتر و سریع‌تر است.

تحریک خوشایند همواره باعث ازدیاد پتانسیل می‌گردد، ولی تحریکی که مولد اضطراب باشد و یا تحریک ناخوشایند، باعث کاهش سریع بار الکتریکی می‌گردد. طبیعتاً این عکس‌العمل نیز بستگی به آمادگی بدن دارد. افرادی که احساسات آنها مسدود شده است، زنان و مردانی که از نظر وجیثیتیو خشک و متحجر هستند، مانند افراد کاتاتونیک، یا هیچگونه عکس‌العملی نشان نمی‌دهند و یا عکس‌العملشان بسیار خفیف است. در این افراد هیجان بیولوژیکی عضوهای جنسی در حد تحریک بقیه سطح بدن است. از این رو برای تحقیق در پدیدهٔ نوسان الکتریکی «اوسیلسیون»، لازم است فرد مناسبی را برای اینگونه آزمایشات برگزینیم. عکس‌العمل‌های منفی اضطراب که به صورت تقلیل سریع بار الکتریکی در سطح بدن ظاهر می‌شود، می‌تواند در لایه‌های مخاطی واژن (فرج)،

* رجوع کنید به شکل G صفحه ۴۳۳

زبان و کف دست‌ها مشاهده نمود. ایجاد ترس ناگهانی در شخص توسط فریاد زدن، ترکاندن بادکنک و یا صدای شدید ناگهانی زنگ برای این آزمایش مناسب می‌باشد.

رنجاندن و دل‌آزردن شخص نیز مانند اضطراب و فشار باعث کاهش بار بیوالکتریکی در عضوهای حساس جنسی می‌گردد. در حالت اضطراب و دل‌شوره همهٔ عکس‌العمل‌های الکتریکی کاهش می‌یابد و ایجاد بار مثبت در سطح بدن غیر ممکن می‌گردد. ایجاد حالت اضطراب در شخص معمولاً آسان‌تر از ایجاد حالت لذت است. کاهش بار در حالت ترس و وحشت شدیدترین عکس‌العمل را می‌نمایاند.*

پس از وقوع عکس‌العمل وحشت، ایجاد عکس‌العمل لذت بسیار مشکل است. گوئی سازمان نباتی بدن محتاط گشته است. محلول غلیظ قند که به منظور هادی الکتروود بر روی زبان استفاده می‌شود، باعث ازدیاد سریع پتانسیل الکتریکی در زبان می‌شود. اگر مایع شور مزه‌ای را بلافاصله پس از آن بروی زبان بریزیم پتانسیل الکتریکی به سرعت در جهت مخالف نزول می‌کند (شکل ۱۳ و ۱۲ صفحه ۳۹۳ کتاب). حال اگر محلول قند را دوباره بر آن بریزیم دیگر ازدیاد پتانسیل حاصل نمی‌گردد. گوئی زبان محتاط و یا «مأیوس» گشته است. اگر محلول قند را چندین بار بر زبان بریزیم، مقدار پتانسیل الکتریکی در هر آزمایش کمتر می‌شود. مثل این است که زبان به این تحریک خوشایند «عادت» کرده است. اندام‌های «مأیوس» شده و «عادت» کرده بطنی و گند به تحریکات پاسخ می‌دهند.

* رجوع کنید به شکل‌های H و I صفحه ۴۳۴

* رجوع کنید به شکل‌های J و K صفحه ۴۳۵

آلت تناسلی مرد در حالت تحریک نشده و خوابیده در مقایسه با پوست بدن به مراتب پتانسیل الکتریکی کمتری دارد. اگر قسمت بالای آلت تناسلی مرد را بفشاریم به نحوی که باعث جمع شدن خون در آن گردد، پتانسیل در آلت زیاد نمی شود. این آزمایش ثابت می کند که ازدیاد بیوالکتریکی در سطح، توسط تحریکات لذت بخش ایجاد میشود و تراکم خون که فقط بطور مکانیکی انجام گیرد باعث ازدیاد بار بیوالکتریکی نمیگردد.

اگر به جای اتصال مستقیم الکتروود به قسمت های جنسی، بطور غیر مستقیم الکتروود را به آن وصل کنیم همان نتیجه را خواهیم گرفت. مثلاً اگر مرد یا زنی انگشت دست راست یا چپ خود را در درون مایع الکتروود فرو برد، تماس لب ها در عمل بوسیدن باعث ایجاد پتانسیل شدید خواهد شد. یعنی اینکه این پدیده به محل اتصال الکتروود با پوست بی ارتباط است. این نتیجه را در هنگامیکه اشخاص مورد آزمایش دست یکدیگر را به صورت نوازش لمس کنند نیز به دست می آید. اگر فردی که تحت آزمایش است این عمل را با اکراه انجام دهد، انعکاس منفی که نمایشگر حالت ناخوشایند است ایجاد خواهد شد. تماس آرام و نوازش دست ها باعث تغییرات مثبت می گردد در حالیکه فشار سخت و مالش خشن دست ها باعث تقلیل بار الکتریکی می شود.

انرژی بیوالکتریکی چگونه از مراکز نباتی به نواحی دیگر منتقل می شود؟

طبق نظریات متداول، نیروی بیوالکتریکی از طریق رشته های عصبی انتقال می یابد. بهر حال تا امروز همه شواهد حاکی از آن است که شبکه بهم بافته نباتی قابل انقباض و انبساط است. این نظریه در مشاهدات میکروسکوپی تأیید شده است. در گرم های کوچک و شفاف حرکات انبساط و انقباض در مراکز اعصاب نباتی (Ganglia) به سهولت در زیر میکروسکوپ مشاهده می شوند. این حرکات مستقل از حرکات کل بدن است و معمولاً بر حرکات بدن اولویت دارد. مطابق این مشاهدات، طرز حرکات و رفتار آمیب تک سلولی همانند حرکات و رفتار جانوران تکامل یافته تر و همچنین در اعمال غیر ارادی از نظر انقباض و

انبساط شبیه به حرکات و رفتار انسان است. اگر شخصی که تحت آزمایش است بطور عمیق نفس بکشد و یا بر خود فشار آورد مثل اینکه میخواهد دفع حاجت کند و سپس یکی از الکترودها را در وسط پوست شکم بالای ناف قرار دهیم کاهش نسبتاً سریعی را در پتانسیل الکتریکی سطح پوست مشاهده خواهیم کرد. در حالت دم نیز این کاهش مشاهده می شود و در حالت بازدم دوباره پتانسیل الکتریکی زیاد می گردد. در اغلب افرادی که تحت آزمایش قرار می گیرند این آزمایش نتیجه ای مشابه به وجود می آورد. بهر حال در افرادی که حالت شدید انسداد احساسات دارند و یا از حالت انقباض شدید عضلانی رنج می برند نتایج آزمایش متفاوت است. نتایج حاصله از این آزمایشات و همچنین مشاهدات کلینیکی مبنی بر اینکه نفس کشیدن عمیق باعث تقلیل و انسداد احساسات می شود به قاعده بندی زیر منجر گشت:

در حالت «دم» دیافراگم به پائین کشیده می شود و بر اندام های داخل شکم فشار وارد می آورد، حفرة درون شکم را محدود تر می کند. از طرف دیگر در بازدم، دیافراگم بالا میرود، فشار بر اندام های درون حفرة شکم کاهش می یابد و حفرة شکم وسعت پیدا می کند. در عمل تنفس فضای درون قفسه سینه و شکم بطور متناوب منبسط و منقبض می شوند. این پدیده را در جایی دیگر بررسی خواهیم کرد. از آنجائیکه فشار همواره باعث کاهش پتانسیل میگردد، کاهش پتانسیل در این حالت نیز موضوع غیر منتظره ای نیست. ولی آنچه حائز اهمیت است، آنست که کاهش پتانسیل نه در اثر فشار بر پوست بلکه در اثر فشار بر مرکز نباتی ایجاد میشود. تنها توجیه ممکنه برای این پدیده وجود میدان بیوالکتریکی بین مرکز و محیط است به اینصورت که فشار بر درون و مرکز باعث کاهش پتانسیل در سطح پوست شکم میشود. انتقال بیوانرژی را نمی توان تنها به رشته های عصبی مربوط دانست، بلکه این انتقال از طریق مایعات و غشاهای سلول های بدن انجام می گیرد. این نظریه کاملاً مطابق با تصور قبلی من از موجود زنده بصورت مثانه پوشیده از غشاء است و همچنین مؤید تئوری

کراوس (Kravus) است. تحقیقات در تعدادی از افراد که اختلال روانی داشتند، بار دیگر این فرضیه را تأیید کرده است که بازدم در افراد ذکر شده محدود و کم عمق و نتیجتاً تغییر پتانسیل الکتریکی بر پوست شکم آنان نیز یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار ناچیز است.

نتایجی که در بالا ذکر شد بر اساس مسائلی که برای ما مطرح است بصورت زیر خلاصه می نمائیم.

ازدیاد بار بیوالکتریکی تنها در حالت لذت که همواره با احساس کوران لذت بخش همراه است به وجود می آید. احساسات دیگر مانند درد، ترس، اضطراب، رنجش، افسردگی، همگی با کاهش بار بیوالکتریکی در سطح پوست همراه است.

کاهش بار الکتریکی محیط و سطح موجود زنده اساساً چهارگونه است:

الف - پس رفت بار الکتریکی پوست قبل از ازدیاد آن. این حالت شبیه به خیز گرفتن پلنگ قبل از حمله به هدف می باشد.
ب - تخلیه (دشارژ) اورگاسمی که بر خلاف هیجان قبل از اورگاسم باعث کاهش پتانسیل میشود.

پ - در حالت اضطراب که بار الکتریکی محیط کم میشود.

ت - در فرایند مرگ که بافت ها بار خود را از دست می دهند و انعکاس منفی مشاهده میشود. منبع نیرو (انرژی) در این حالت به خاموشی میگراید.

بار (شارژ) سطح

- | | |
|--|----------------|
| کاهش بار | ازدیاد بار |
| ۱- تنش در مرکز قبل از انتشار آن به محیط | حالت های مختلف |
| ۲- تخلیه اورگاسمی (دشارژ) | خوشی و لذت |
| ۳- اضطراب، دل آزردهی، فشار، ناخوشی، افسردگی. | |
| ۴- مرگ (خاموشی مبدأ و مرکز نیرو) | |

از اینرو تهییج جنسی مطابق با بار بیوالکتریکی سطح بدن است. تئوری لیبیدوی فروید نیز با در نظر گرفتن مطالب بالا دیگر نظریه ای فرضی نیست بلکه فرایندی بیوالکتریکی است که میتوان آنرا عملاً نشان داد. تهییج جنسی نمایانگر عملکرد انرژی بیوالکتریکی است که جهت آن از مرکز به سوی محیط، از درون به سوی بیرون، و به سوی دنیا میباشد.

لذت و اضطراب، دو تحریک اولیه و یا احساس اولیه موجود جاندار است. عملکرد بیوالکتریکی لذت و اضطراب، این دو احساس را در شمار فرایند بیوالکتریکی طبیعت قرار میدهد.

افرادی که تحت آزمایش قرار می گیرند و از نظر روانی سالم هستند و توانائی احساس اورگاسم دارند، به عبارت دیگر افرادی که از نظر نباتی «سرد و بی روح» نیستند بر اساس احساسات خود قادر هستند حدس بزنند که در اطاق مجاور، دستگاه اوسیلوگرام چه نتایجی را می نمایاند. شدت احساس لذت مطابق است با کمیت بار بیوالکتریکی در سطح بدن، و عکس آن نیز صادق است. احساس «سرد بودن»، «بیروح بودن»، و نداشتن قابلیت «برقراری تماس» در افراد مبتلا به نروز دال بر فقدان بار بیوالکتریکی در محیط و سطح بدن آنها است.

آنچه در بالا گفته شد، مؤید فرمول شارژ و تنش (تانسیون) است. تهییج طبیعی موجود زنده روندی است که علاوه بر تورم و آماس بدنی، به وجود بار بیوالکتریکی نیز احتیاج دارد. رضایت اورگاستیک برابر است با تخلیه (دشارژ) بیوالکتریکی که از بین رفتن تورم را به دنبال دارد.

پروسة طبیعی انبساط که با راست شدن و بزرگ شدن اندام ها و در آمیب به شکل طویل شدن پاهای کاذب نمایان می گردد، نمایانگر تحرک انرژی بیوالکتریکی از مرکز به سوی محیط است. آنچه حرکت می کند چه در حیطه روانی و چه در حیطه بدنی باز بیوالکتریکی است. از آنجائی که ازدیاد بار در سطح موجود زنده فقط همراه با حس نباتی (وجیتیویو) لذت است، تحریکات لذت بخش باید در سیستم بدن موجود زنده بصورت روندی تولید کننده و مثبت در

نظر گرفته شوند. همه حس های دیگر مانند حس های ناخوشایند، دل آزرده‌گی، اضطراب و فشار از نظر انرژی مخالف این فرایند هستند و نتیجتاً عملکرد آنها در نهی حیات است. از اینرو فرایند لذت جنسی خود فرایند حیات است. این مطلب نوعی مغلطه نیست بلکه موضوعی است که از طریق آزمایش قابل تأیید و اثبات است.

اضطراب، اساساً حالت مخالف تمایل و لذت جنسی (سکسوالیته) است و هم راستای فرایند مرگ است. این همسان مرگ نیست، زیرا در فرایند مرگ منبع و مرکز نیرو در شرف «خاموشی» است. در اضطراب منبع و مرکز مولد انرژی در عمق موجود زنده خاموش نگشته بلکه جریان آن از مرکز به محیط مسدود گشته و باعث پس رفت تحریک از محیط به سوی مرکز می گردد و از اینرو باعث احساس ذهنی محبوس بودن و محدود بودن را به وجود می آورد.

این برداشت ها، علم اقتصاد جنسی را با دلائل و شواهد عینی، ملموس، علمی و طبیعی می آراید. اقتصاد جنسی به روشی اتلاق میشود که در آن نیروی بیوالکتریکی نظم می یابد، و یا به عبارت دیگر انرژی جنسی شخص نظم و ترتیب می یابد. اقتصاد جنسی به طریقه توانائی شخص در نظم بخشیدن به نیروی بیوالکتریکی خود اتلاق می گردد. از این طریق او مقداری از این انرژی را مسدود و مقداری از آنرا از طریق اورگاسم رها می کند. از آنجائیکه انرژی بیوالکتریکی یک پدیده اساسی است، به نقطه عطفی در درک و درمان بیماریها مبدل گشته و نگرشی جدید برای درک ماهیت امراض بدنی ارائه می کند.

از این مرحله به بعد نروز با نظری دیگر و اساساً متفاوت با آنچه در روانکاوی سنتی درک میشد نگرسته میشود. نروز دیگر تنها نتیجه عقده های روانی حل نشده و تثبیت (فیکساسیون) های کودکی شمرده نمیشود. این تثبیت ها و عقده های روانی باعث اختلال اساسی در تنظیم انرژی بیوالکتریکی میشوند و از این طریق در بدن ریشه دوانده و ثابت می مانند. از اینرو نه امکان جدائی فرایند تن و روان از یکدیگر وجود دارد و نه این جدائی قابل قبول است. اختلالات روانی،

ناخوشی بیولوژیکی روان است که در عین حال در بدن خود را مینمایاند. ریشه این اختلالات، انسداد و انحراف مسیر طبیعی نیروی بیولوژیکی می باشد.

روان و بدن از نظر عملکرد وحدتی را تشکیل میدهند که در عین حال دارای رابطه ای متضاد (آنتی تز) نیز هستند. هر دو بر اساس قوانین طبیعی عمل می نمایند. تغییرات در این قوانین طبیعی نتیجه عوامل اجتماعی و محیطی است. ساختار تن و روان نتیجه بر خورد بین عملکرد طبیعی موجود زنده و عملکرد جامعه است.

عملکرد و توانائی اورگاسم، واحد و مقیاس سلامت روان و تن است، زیرا تجلی گاه عملکرد نیروی طبیعی می باشد.

۲- حل تضاد بین مکانیزم و حیات (ویتالیزم)

پس از برقراری فرمول تنش و بار (تانسیون و شارژ) و اثبات صحت آن در اعمال غیر ارادی موجود زنده، این سؤال پیش می آید که آیا این نوع برداشت در مورد مواد بی جان نیز صادق است یا نه؟ در این مورد نه کتاب های موجود در علم فیزیک و نه فیزیک دانانی که با آنها صحبت کردم مطلبی برای گفتن داشتند. هیچکس ماده بیجانی را نمی شناخت که هرگاه تنش مکانیکی در آن زیاد شود (مثلاً پر از مایع شود) با بار الکتریکی آکنده شده و به تخلیه الکتریکی و سپس آسودگی مکانیکی (تخلیه) منجر گردد. هر چند این موضوع صحیح است که همه عناصر فیزیکی در فرمول ذکر شده، در مواد بی جان نیز موجود است، ولی مواد بی جان فاقد ترتیب خاص عناصر ذکر شده بصورت موجود زنده می باشند. از اینرو واضح است که ترکیب خاصی از عملکرد مکانیکی و عملکرد الکتریکی برای موجودات زنده در کار است.

حال من در موقعیتی بودم که می توانستم در حل اختلاف دیرین میان مکانیست ها و ویتالیست ها تأثیر مهمی داشته باشم. ویتالیست ها همواره عقیده

داشتند که مواد بی جان اساساً با موجودات زنده متفاوت هستند. آنها همواره متکی به اصول برداشت های متافیزیکی (مافوق طبیعت) بودند. از طرف دیگر مکانیست ها چنین می گفتند که موجود زنده از نظر فیزیکی و شیمیایی به هیچوجه از مواد بی جان متفاوت نیست و روشن شدن این موضوع فقط احتیاج به تحقیقات بیشتری دارد. از این طریق مکانیست ها وجود اختلاف اساسی بین موجود زنده و ماده بی جان را انکار می کردند. فرمول تانسون و بار می تواند صحت هر دو نظریه را تأیید کند هر چند که این تأیید به نحو متفاوتی است.

موجود زنده در واقع بر اساس همان قوانین فیزیکی که مواد بی جان تابع آنند رفتار می کند هر چند که این سخن مطابق است با تفکر مکانیست ها، ولی همانطور که ویتالیست ها می گفتند، موجود زنده اساساً با مواد بی جان متفاوت است. در موجودات زنده اعمال مکانیکی (تانسیون و بار) و اعمال الکتریکی (شارژ و دشارژ) در هم ادغام شده اند ولی در مورد مواد بی جان چنین نیست. بهر حال این تفاوت ها در عملکرد موجود زنده نمی تواند موجود زنده را آنطور که ویتالیست ها معتقد بودند، با اصول مافوق طبیعی به نحوی که برای اصول ماده و انرژی باشد ارتباط دهد. عملکرد موجود زنده را میتوان بر اساس قوانینی که حاکم بر ماده و انرژی است درک کرد. موجود زنده در عملکرد خود مشابه ماده بی جان و در عین حال متفاوت از آن است. میتوان چنین پیش بینی کرد که ویتالیست ها و روحانیون به این نظرگاه خرده گرفته و موضوع آگاهی وجدان و درک از خود را در تفسیر من از عملکرد موجود زنده غیر قابل تفسیر ببابند. این ایراد صحیح است ولی فرض اصول ماورای طبیعی را توجیه نمی کند. علاوه بر آن امکان کشف و تفسیر روشن تر مسئله چگونگی عملکرد موجود زنده، شدنی و ممکن به نظر می آید. آزمایش های الکتریکی نمایانگر آن است که تحریک بیولوژیکی لذت و اضطراب از نظر عملکرد مشابه یکدیگرند. از اینرو ما می توانیم فرض کنیم که حتی ابتدائی ترین موجودات دارای حس های لذت و اضطراب هستند.

۳- ماهیت نیروی بیولوژیکی با نیروی کهکشانی و انرژی اورگون یکسان است

من به پایان توضیح تئوری اورگاسم رسیده ام. برای نتیجه گیری از این مباحث، من فقط می توانم نظری اجمالی از تحقیقات اورگاسم را که باعث کشف انرژی بیولوژیکی شد ارائه دهم. تحقیقات در مورد انرژی بیوالکتریکی سوالات غیر منتظره ای را مطرح کرد که اهمیت بسیار داشت. مثلاً تحقیق در مورد ماهیت انرژی بیوالکتریکی، روشن بود که این انرژی نمی تواند مشابه انرژی های شناخته شده باشد.

انرژی الکتروماگنتیک به سرعت نور منتشر می شود که تقریباً ۱۸۶ هزار میل در ثانیه است. مشاهدات و منحنی هائی که مشخص کننده حرکت انرژی بیوالکتریکی می باشند نمایانگر آن است که انتشار بیوالکتریک اساساً با سرعت و طرز انتشار انرژی الکتروماگنتیک متفاوت است. انرژی بیوالکتریکی بسیار کند حرکت می کند که قابل اندازه گیری در حدود چند میلیمتر در ثانیه است. سرعت آنرا میتوان با شمردن قله های منحنی قلب اندازه گیری کرد.* حرکت آن آهسته و بصورت موجی است. حرکت آن شبیه حرکات دوری روده و یا حرکات مار است. این حرکات مطابق خیز احساس در اندام ها و یا تحریک وجیتیتو می باشند. می توان چنین انگاشت که مقاومت بافت های بدن باعث کاهش سرعت انتشار این انرژی می شوند. ولی این تفسیر رضایت بخش نیست زیرا اگر بدن را با یک محرک الکتریکی تحریک کنیم بلافاصله احساس شده و بدن به سرعت عکس العمل نشان می دهد. آگاهی از فرایند تانسیون و شارژ بیوالکتریکی، بطور غیر منتظره ای مرا به کشف فرایند انرژی بایون (Bion) در بدن انسان و در اشعه خورشید کمک کرد. در تابستان ۱۹۳۹ مقاله کوتاهی در این مورد منتشر

* رجوع کنید به شکل F صفحه ۴۳۴

کردم که خلاصهٔ مشاهدات زیر بود:

لاستیک و پنبه ای که با محیط کشت بایون در تماس قرار گیرند، ورقه های الکتروسکپ را که نمایانگر الکتریسته ساکن است شدیداً به جنبش در می آورند. هرگاه همان ماده را که در حالت معمولی هیچگونه تأثیری بر الکتروسکپ ندارد در تماس با بدن شخص سالم که از نظر وجیتیتو سالم است قرار دهیم، مخصوصاً اگر آنرا در قسمت شکم و یا دستگاه تناسلی برای مدت پانزده تا بیست دقیقه قرار دهیم، همان تأثیر شدید را در الکتروسکوپ خواهد گذاشت. در تحلیل نهائی، ماسه ای که با گرم کردن آن بایون بوجود می آید چیزی جز انرژی منجمد شدهٔ خورشید نمی باشد. اگر پنبه و لاستیک را برای آزمایش در معرض اشعهٔ خورشید قرار دهیم، این مطلب روشن میشود که خورشید از خود انرژی ساطع می کند و پنبه و لاستیک را به همان نحو تحت تأثیر قرار می دهد که کشت بایون را و همچنین بر بدن انسان که از نظر وجیتیتو سالم و در حالت دم و بازدم کامل است نیز همان تأثیر را دارد. این مواد قبلاً بر الکتروسکپ آزمایش شده و بر آن بی اثر بوده اند. من این انرژی را که قادر به پر بار کردن مواد غیر هادی (مواد آلی)، (مواد اورگانیک) است اورگون نامیده ام. در این مقطع زمانی، تحقیقات من در مورد موجود زنده از چهارچوب روانشناسی در عمق و فیزیزولوژی فراتر رفت و وارد مرزهای تازه و ناشناخته در زمینه علوم طبیعی شد.

بایون ها، کیسه های کوچک میکروسکپی هستند که آکنده از انرژی اورگون می باشند؛ این کیسه ها را از طریق تجزیه و با گرم کردن مواد آلی و مواد معدنی (اورگانیک و غیر اورگانیک) میتوان بدست آورد. آنها مانند باکتری رشد و نمو می کنند. همچنین کیسه های بایون به خودی خود در خاک به وجود می آیند و یا از تحلیل و تجزیهٔ مواد زنده مانند بافت های سرطانی نیز به وجود می آیند. کتاب من، بنام بایون ها (۱۹۳۸) نمایانگر اهمیت فرمول تانسبون و شارژ و اهمیت تحقیق در مورد تکوین مواد جاندار از مواد بی جان است.

وجود انرژی اورگون را میتوان توسط حرارت ساطع از آن و از طریق الکتروسکپ و همچنین رویت آن در خاک و در محیط (اتمسفر) و در گیاهان و جانوران نمایان کرد. سوسو زدن ذرات در آسمان که بعضی از فیزیک دانان آنرا مربوط به مغناطیس (Terrestrial) میدانند، سوسو زدن ستاره ها در شبهایی که آسمان و هوا پاک و خشک است، نمایانگر حرکت و جریان اورگون اتمسفر می باشد. طوفان های الکتریکی (Electric Storms) که باعث اختلال دستگاه های الکتریکی میگردند، تأثیر انرژی اورگون اتمسفر است. قبلاً آنرا فقط بصورت اختلال جریان الکتریکی میشناختند.

رنگ انرژی اورگون آبی و یا آبی متمایل به خاکستری است. در آزمایشگاه ما اورگون اتمسفر در دستگاهی که به این منظور طرح شده جمع آوری و تراکم می شود. ما از طریق گذاردن موادی به ترتیب خاص موفق شده ایم که انرژی اورگون را قابل رویت نمائیم. کاهش انرژی سینیتیک انرژی اورگون بصورت ازدیاد حرارت قابل اندازه گیری است. تراکم انرژی اورگون را توسط الکتروسکپ و اختلاف سرعت شارژ الکتروسکپ میتوان نمایش داد. دشارژ خود به خود الکتروسکپ در هوای غیر یونیزه، پدیده ای است که فیزیک دانان آن را «نشت طبیعی» (Natural Leak) می نامند که تأثیر اورگون موجود در اتمسفر می باشد و ربطی به رطوبت هوا ندارد. اورگون دارای سه نوع اشعه است:

۱- بخار شبیه به مه که به رنگ آبی خاکستری است.

۲- نقطه های آبی و بنفش براق که منبسط و منقبض می گردند.

۳- اشعه ها و خال های سفید و زرد که به سرعت حرکت میکنند.

رنگ آبی آسمان و غبار آبی و خاکستری اتمسفر در روزهای گرم تابستان، انعکاس مستقیم اورگون اتمسفر است. نور آبی، خاکستری ابر مانند نور شمالی (Northern Lights) که به آتش سنت المو (St. Elmo's Fire) معروف است و به وجود آمدن مجموعه آبی رنگی که هنگام ازدیاد فعالیت خورشید مشاهده میشود و اخیراً توسط ستاره شناسان مشاهده شده است همه نشانه های انرژی اورگون است.

طرز تشکیل ابرها و رعد و برق بر خلاف آنچه تا کنون می پنداشتند به تغییرات تراکم اورگون اتمسفر مربوط میباشد. اینرا میتوان به سادگی با اندازه گیری سرعت تخلیه در الکتروسکپ نشان داد.

هر یک از سلول های موجود زنده حاوی انرژی اورگون است و بطور مداوم از طریق تنفس با انرژی اورگون پر بار می شود. گلبول های قرمز خون، کیسه های میکروسکپی پر بار انرژی اورگون هستند که پرتوی آبی رنگ دارند. این گلبول ها حمل کننده انرژی بیولوژیکی از سطح کیسه های هوا در ریه ها به بافت های بدن می باشند. کلروفیل در گیاهان که مشابه پروتین حاوی آهن در خون جانوران می باشد، دارای اورگون است و آنرا مستقیماً از هوا و از انرژی آفتاب می گیرد.

میتوانیم وجود انرژی اورگون را در سلول ها و محلول های کلوتیدی که بصورت آبی خاکستری و یا مخلوط آبی و سبز در پروتوپلاسم و در محتویات کیسه های آن زیر میکروسکپ با بزرگ نمائی دو هزار بار یا بیشتر مشاهده نمائیم. غذاهای پخته همگی دارای کیسه های آبی رنگ حاوی اورگون هستند کیسه های میکروسکپی سلول های بیضه ها و همچنین کیسه های انرژی و یا کیسه های بایون که با حرارت دادن مواد بی جان بدست می آیند نیز حاوی اورگون میباشند. پروتوزوا (جانوران تک سلولی)، سلول های سرطانی و غیره همگی دارای کیسه های میکروسکپی آبی رنگ و حاوی انرژی هستند.

اورگون دارای انرژی پاراسمپاتونیک است و بافت های زنده را مخصوصاً گلبرگ های قرمز را پر بار می کند. اورگون باعث نابودی سلول های سرطانی و بسیاری از باکتری ها میگردد. آزمایشات ما در مورد درمان سرطان بر اساس این خصوصیات بیولوژیکی استوار است.

مشاهدات فراوان بیولوژیست ها (میزن هایمر، لینه و غیره) تغییر رنگ قورباغه را هنگام هیجان جنسی به رنگ آبی و یا تشعشع آبی رنگ جوانه های گیاهی را بصورت تهییج بیولوژیکی «اورگونی» موجود زنده قابل درک کرده است.

کشت بایون از شنهای دریا که تشعشع اورگون را در سال ۱۹۳۹ از آن کشف نمودم همان انرژی را در تاریکی کامل و بر فیلم رنگی عکاسی دارد که اشعه آفتاب، هر دو باعث تغییر رنگ فیلم به رنگ آبی می شوند.

انسان با میدانی از انرژی اورگون محاصره شده که اندازه هاله آن به شدت فعالیت و تحریک نباتی شخص بستگی دارد. اثبات این موضوع ساده است. اورگون باعث تحریک مواد آلی (اورگانیک) مانند سلولز می شود. از اینرو بشقابی به سطح یک فوت مربع از سلولز در مقابل الکترودی از نقره که به عقربه اوسیلوسکپ متصل است می گذاریم. مشاهده می کنیم که حرکات مواد بی جان (غیر اورگانیک) در مقابل سلولز ایجاد هیچگونه تواتری در اسیلوسکوپ نمی نماید. البته حرکات ماده بی جان باید طوری باشد که بخش از بدن ما با حرکت دادن آن ماده در جلوی سلولز قرار نگیرد. حال اگر انگشتان و یا دست خود را به سوی سلولز دراز کنیم و یا از آن دور کنیم (به فاصله نیم تا سه متری) می توانیم بدون برقراری هیچگونه تماس، تغییرات عقربه گالوانومتر را مشاهده کنیم. اگر بشقاب سلولز را برداریم، تأثیر ما در فاصله ای از آن به حداقل خود تقلیل می یابد و یا کاملاً از بین میرود. بر عکس انرژی الکتروماگنتیک، انرژی اورگون قادر به پر بار کردن (شارژ کردن) مواد آلی (اورگانیک) می باشد.

جلد دوم این کتاب چگونگی کشف انرژی اورگون در اتمسفر را از طریق تحقیقات در مورد بایون شرح خواهد داد، و همچنین در جلد دوم چگونگی نمایش اورگون بطور عینی و اهمیت کشف آن از نظر عملکرد بیوفیزیک توضیح داده خواهد شد. بهر حال پیگیری در مورد پدیده بیولوژیکی اورگاسم به کشف اورگون و نتیجتاً به کشف انرژی کهکشانی که دارای تأثیر مشخص بیولوژیکی است انجامید.

اکنون که به بخش نهائی و نتیجه گیری از این کتاب رسیده ایم، خواننده مانند نویسنده این کتاب نمی تواند از این موضوع بگذرد که تحقیق در مورد اورگاسم، فرزند ناتنی علوم دقیقه، ما را به عمق اسرار زندگی و طبیعت راهنمائی

کرده است. تحقیق و تتبع در موجود زنده از مرزهای روانشناسی در عمق و فیزیولوژی فراتر رفته و وارد زمینه های ناشناخته بیولوژیک گشته است. تمایلات جنسی و فرایند حیات با هم یکسان دانسته شده و راههای جدیدی برای نزدیک شدن به اسرار زندگی گشوده شده است. روانشناسی به بیوفیزیک، بخشی از علوم تجربی و طبیعی مبدل گشته است که هسته و مرکز آن متشکل از چیستان عشق است که ما وجود خود را مدیون آنیم.